

تفسیر سوره یوسف، جلسه اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۱) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (۳) إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنَّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (۴)

### چرا تفسیر سوره یوسف؟ و چرا تفسیر ترتیبی؟

دو سال است داریم تفسیر موضوعی کار می‌کنیم. حسن تفسیر موضوعی این است که یک موضوع را جمع‌بندی می‌کنید و از نظر نهایی قرآن راجع به آن موضوع مطلع می‌شوید، اما در تفسیر موضوعی دو چیز مغفول واقع می‌شود که می‌خواهیم آن‌ها را در تفسیر ترتیبی جبران کنیم.

اولین نکته: در تفسیر موضوعی تمام محتوای تحلیل آیه از دستمان خارج می‌شود؛ به دلیل این که ما دنبال موضوع خودمان در آیه هستیم؛ یعنی اگر آیه را نگاه می‌کنیم فقط از زاویه موضوع خودمان داریم نگاه می‌کنیم، نه این که **محتوای کلی آیه** را بخوایم بشکافیم و در بیاوریم. از این جهت یک خلل و نقصی در **تفسیر موضوعی** هست.

دومین نکته: در تفسیر موضوعی ارتباط آیات را با هم از دست می‌دهیم؛ چون که ما آیات نمی‌خوانیم. به عبارت دیگر روالی که قرآن را می‌خوانیم، روال قرآن نیست؛ چون قرآن ترتیب دارد. لذا دوستان می‌گویند ما تفسیر شنیدیم و زیاد مطلب یاد گرفتیم، ولی تفسیر کردن یاد نگرفتیم. فوت و فن تفسیر کردن را انسان در **تفسیر ترتیبی** می‌تواند پیدا کند که می‌نشیند آیه را بررسی می‌کند. مفرداتش را جدا می‌کند. رجوع به لغت می‌کند و اگر سی چهل جلسه منظم تشریف بیاورید و خوب دقت بکنید، امهاتی از بحث تفسیر کردن یاد می‌گیرید؛ یعنی یاد می‌گیرید که تفسیر بکنید و این که چه جور می‌شود روی آیه دقت کرد که این قابلیت در تفسیر موضوعی به دست نمی‌آید اگرچه تفسیر موضوعی بسیار کار سختی است؛ چون باید یک اشراف کلی نسبت به قرآن داشته باشید تا بتوانید این موضوع را در قرآن جمع‌بندی

شده پیدا بکنید. تفسیر موضوعی علم درجه دو محسوب می‌شود و درجه دو نه به معنی بی‌اهمیت بلکه به این معنی که فرد باید لایه‌هایی را بداند؛ یعنی **امهات تفسیر** را بداند تا در لایه بعد بتواند همه این‌ها را با هم جمع‌بندی کند لذا اگر بخواهیم موضوعی کار بکنیم تا قیام قیامت طول می‌کشد! ولی در تفسیر ترتیبی خیلی روی موضوعات آیه متمرکز نمی‌شویم، لذا این کلاس شاید کلاس تخصصی‌تری باشد.

## خطوط کلی قرآن در سوره‌های مکی

نکته دیگر: چرا بین این همه سوره این سوره را انتخاب کردیم؟

این سوره یک سوره خاصی است از چند جهت: ۱- سوره مکی است و انتخاب سوره مکی دلیل دارد. اولاً سوره‌های مکی را از مدنی چه طور باز می‌شناسند؟ علاوه بر روایاتی گواه بر این موضوع، تحلیل محتوای سوره نشان می‌دهد. اگر سوره‌ای از اصول کلی و خطوط کلی **اخلاق، اعتقادات و احکام** بحث بکند و وارد جزئیات نشود، آن سوره مکی است و اگر سوره‌ای دیدید مثلاً راجع به انواع گوشت‌ها، تفصیل **مسائل احکامی** و حتی اعتقادی، این سوره مدنی است که بعد از استقرار اسلام در ذهن‌ها و این که طرف با خطوط کلی آشنا شده، یواش یواش این مسائل جزئی مطرح می‌شود. یکی از اشتباهاتی که در تبلیغ صورت می‌گیرد همین است که شروع می‌کنند از اول قرآن را می‌خوانند، پس بحث مکی و مدنی به چه درد می‌خورد؟! یکی از کاربردهای مهم این بازشناسی سور مکی و مدنی تبلیغ است. ما می‌خواهیم دین را آموزش بدهیم، باید این تلقی را داشته باشیم که مثلاً این خارجی که این جا نشسته، وضعیتش مکی است یا مدنی؟! اگر شما شروع کنید از جزئیات وضو، بعدش هم در قدم اول بگویی خمست را بده، لج طرف را در می‌آوری! این تلقی‌ای که درست می‌کند یک تلقی است و این که بخواهید راجع به خطوط کلی بحث کنید یک تلقی دیگری ایجاد می‌کند. وقتی هنوز خطوط کلی از اخلاق و احکام و اعتقادات روشن نشده، نباید طرف را درگیر مسائل جزئی احکام بکنیم.

قرآن مجموعه‌ای است که به تدریج نازل شده و ترتیب آن هم ترتیبی است که پیغمبر گذاشته و باید در علوم قرآنی از آن بحث کرد. برخلاف این که می‌گویند ترتیب قرآن را عثمان درست کرده! خود پیغمبر

می‌گفتند این آیه را بگذارید لای این آیه و این جوری تنظیم کرده و به حساب این که قانون اساسی تنظیم شده ولی این که اول چه قانونی تصویب شده و بعد چه قانونی آمده، این‌ها در شناخت مکی و مدنی پیدا می‌شود.

در این تفسیر ما انتخاب یک سوره مکی مورد نظر بوده تا با خطوط کلی دین آشنا شویم، نه با فرعیات و جزئیات. و بعد این که سوره یوسف سوره‌ای است که یک داستان را در صد و چند آیه پیگیری می‌کند؛ یعنی بلندترین داستانی که در قرآن آمده داستان حضرت یوسف است که از آیه ۴ این داستان شروع می‌شود تا آیه ۱۰۱ ادامه پیدا می‌کند! که شنیدن مجموع یک داستان خودش یک شیرینی و لطافتی دارد. دلیل سوم این که هم در ابتدا و هم در انتهای این سوره تعبیر منحصر به فردی به کار رفته.

### احسن القصص: بهترین قصه و بهترین قصه‌گویی

آیه ۳ این سوره را نگاه بکنید: **نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ**؛ قصص هم به معنی قصه‌گویی است، هم به معنای قصه؛ یعنی قصه حضرت یوسف هم به عنوان **بهترین قصه** و هم **بهترین قصه‌گویی** مطرح می‌شود که برای هیچ قصه‌ای در قرآن چنین تعبیری نیامده! قصه حضرت موسی را در ۵۴ سوره می‌بینید اما چنین تعبیری برای آن نیامده است. حالا باید ببینیم چه عناصری در سوره حضرت یوسف وجود دارد که به عنوان بهترین قصه از آن تعبیر شده و فرد با انس با تحلیل محتوای سوره از لحاظ اخلاقی **رشد** خوبی می‌کند! در آیه ۷ این سوره باز هم تعبیر عجیبی وجود دارد **لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلِّسَّائِلِينَ**؛ در داستان یوسف و برادرانش.

البته این به صلاحدید خدا بوده. در ابتدا سوره حمد است و در سوره حجر سوره حمد را تنه به تنه قرآن معرفی می‌کند. **وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ** (حجر: ۸۷) که ما حمد را به تو دادیم قرآن که این عظمت و اهمیت سوره حمد است. که تمام آن چه خدا در قرآن می‌خواسته بگوید، در حمد گفته است؛ یعنی تقابل حمد با کل قرآن. ترتیب قرآن هم مثل قانون نوشتن است. کسی که مبلغ است باید بداند چه چیز را می‌خواهد تبلیغ بکند؟ اما کتابی که می‌خواهد کتاب قانون باقی بماند، ترتیب خاصی

دارد؛ مثلاً مقدمه کتاب را اول می نویسند یا آخر؟ آخر می نویسند ولی اول کتاب می گذارند. این خاصیت کتاب نویسی است. خاصیت قرآن هم این است که به تدریج نازل شده منتها هر جا سر جای خودش می خواسته نتیجه‌ای بگیرد ولی به صورت قانون اساسی این جوری تدوینش کرده‌اند؛ یعنی به ترتیب نزول نیست، لذا کسی که بخواهد کتاب قرآن را تبلیغ بکند، اگر اول بحث از انواع گوشت‌ها بکند، طرف فکر می کند دین قصابی است!

(سؤال) ج: ما که نمی دانیم صلاح خدا چه بوده که این گونه قرآن را تدوین کرده ولی این جور هم نیست که در سور مدنی اصلاً بحث اخلاقی نداشته باشیم! بلکه حتی در بین مسائل احکامی قرآن مسائل اخلاقی را مطرح می کند.

در آیه این سوره تعبیری دارد: **فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلسَّائِلِينَ**

علامه در شأن نزول این آیه روایتی را ظاهراً از اهل تسنن نقل می کنند که یک عده یهودی می گفتند ما در پیامبری پیامبر شک داریم اگر تو پیامبری بگو این بنی اسرائیل که مال سرزمین شام هستند، چه جوری به مصر آمدند؟ گفتند اگر پیامبر جواب این سؤال را بدهد، معلوم است که پیغمبر است. که وقتی پدر و خاله و ۱۱ برادرشان به مصر می آیند و می مانند و نسل بنی اسرائیل در مصر مستقر می شود. این سائیلین را می گویند منظور همین یهودی‌ها هستند. البته این را در حد احتمال مطرح می کنند، ولی بحث آیه اصلاً این نیست، بحث آیه این است که در این سوره نشانه‌هایی است برای انسان جستجوگر. این سوره برای هر کسی که می خواهد اخلاق جستجو بکند، می خواهد **خطوط کلی اعتقادات** را بداند، فراوان حرف برای گفتن دارد. آن دفاع از حیثیتی که حضرت یوسف کرده، آن بخشش برادرانش؛ یعنی افراد واقعاً می توانند با سوره یوسف تربیت بشوند.

**قطعاً نصر الهی می رسد**

در آیه اواخر این سوره هم که نگاه بکنید **حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّىَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ** (۱۱۰)؛ آن قدر به رسل ایمان نمی آورند که رسل هم

مأیوس می‌شوند وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا؛ و گمان می‌کنند این وعده‌ها دروغ است (یکی از اشکالاتی است که در این سوره مطرح می‌شود که به فضل الهی حل می‌کنیم؛ چون این عبارت شک‌برانگیزی است که اگر رسل بخواهند فکر کنند که وعده‌ها دروغ است، دیگر واویلاست!)؛ جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ؛ وقتی قضیه به بیخ می‌رسد، نصر ما می‌رسد. این یکی از محورهای کلی این سوره است که قضیه به مو می‌رسد ولی پاره نمی‌شود. ممکن است مسائل اذیت کند و تو را بالا و پایین بکند تو سر مواضع ثابت بمان و مطمئن باش که به مو می‌رساند ولی پاره نمی‌کند. وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ؛ و ما سختی‌مان را از مجرمین برنمی‌داریم.

(۱۱۱): لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ \*

لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ؛ در قصص انبیاء عبرت‌هایی است برای صاحبان مغز؛ هر که مغز تو کله‌اش هست و اهل فکر است از قصه انبیاء عبرت می‌گیرد. عبرت؛ یعنی از ماجراهای ظاهری عبور کردن. بهترین فیلم‌هایی که می‌توانند بسازند داستان انبیاء است. حتی وقتی آقای خاتمی سریال ضعیف مریم مقدس را برای پاپ برد. اول پاپ تحویل نگرفت، بعد مدتی نشست سریال را نگاه کرد و سخنرانی کرد که فیلم‌سازها بروند سراغ داستان انبیاء. با این که فیلم ضعیف بود؛ چون ما داستان انبیاء را غیر محرف داریم... مریم ما فرق دارد با مریم آن‌ها! عیسی ما فرق دارد با عیسی آن‌ها. منتها سریال‌ها ضعیف است مثلاً سریال حضرت علی فقط سریال داستان جنگ جمل و نهروان است و گرنه اگر فیلم‌نامه این‌ها درست تهیه بشود ۱۰-۱۵ سال باید رویش کار بشود. علی در نهج البلاغه معرفی می‌شود نه در این سریال‌ها! یوسف در قرآن معرفی می‌شود نه در این سریال. هرچه بسازند یوسف یوسف قرآن نیست! عبرت‌هایش نیست! اگرچه حتی فیلم آن هم برای دنیا قشنگ است ولی یوسف قرآن هنگامه‌ای است! اول باید امیر المؤمنین از نهج البلاغه در بیاید و بعد سریال ساخته شود.

عِبْرَةٌ لِّأُولَى الْأَلْبَابِ؛ عبور کن از ظاهر داستان و به بطن داستان برس. بطن و نکات داستان را گیر بیاور!

آن موقع خودت هم از نقص عبور کن و به کمال برس!

مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى؛ حدیثِ خالی‌بندی نیست. ننشستیم از خودمان داستان بگوییم! وَلَكِنْ تَصْدِيقَ

الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ؛ تصدیق آن چیزی است که پیشاپیش در دست آن‌ها بوده وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ؛ و مفصل

شده و روشن شده هر چیزی در داستان رسل به طور کلی هست؛ یعنی هرچه خواهی در داستان رسل

پیدا می‌شود و این که آدم با قصه انس بهتری دارد و این هم دلیل دیگر انتخاب این سوره است.

در من لا يحضر روایتی داریم که خیلی قابل اعتماد نیست که دارد لا تَنْزَلُوا النِّسَاءَ بِالْغَرْفِ؛ زنان را در

طبقات نشانید وَلَا تَعْلَمُوهُنَّ الْكِتَابَةَ؛ کتابت (خواندن و نوشتن) هم به آن‌ها یاد ندهید وَلَا تَعْلَمُوهُنَّ سُورَةَ

يُوسُفَ؛ سوره یوسف را به آن‌ها یاد ندهید عِلْمُوهُنَّ الْمِغْزَلَ؛ خیاطی یاد بدهید وَسُورَةَ النُّورِ؛ و سوره نور اما

در کافی وارد شده که لا تَعْلَمُوا النِّسَاءَ سُورَةَ يُوسُفَ فَإِنَّ فِيهَا الْفِتْنَ وَتَعْلَمُوهُنَّ سُورَةَ نُوْرٍ فَإِنَّ فِيهَا الْمَوَاعِظَ

که علی القاعده به دو تا آیه‌اش بیشتر برنگردد! چون معنی خاصی ندارد که خانم‌ها یک سوره‌ای را یاد

نگیرند، یا یک بحث‌هایی را کلاً نفهمند! آخر تا می‌گوییم سوره یوسف همه یاد آن دو سه آیه سوپر آن (از

آیه ۲۳) می‌افتند!

بسم الله الرحمن الرحيم، ترجمه ندارد؛ چون نه رحمان ترجمه فارسی دارد و نه رحيم و همه ترجمه‌ها

اشتباه است. عربی این جوری است که گاهی برخی لغاتش ترجمه ندارد؛ چون در فارسی معادل ندارد که

بتواند تمام معنا را منتقل کند. رحمان و رحيم را هم بخوایم توضیح بدهم خیلی طول می‌کشد. اجمالاً

رحمان یکی از کلی‌ترین صفات خداست که تقریباً به الله تنه می‌زند! برای همین داریم قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ

ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (اسراء: ۱۱۰). اگر به آیات دیگر ارجاع نمی‌دهم چون خیلی

وقت می‌گیرد؛ برای همین در روایت داریم نه کسی می‌تواند اسم بچه‌اش را بگذارد الله و نه بگذارد رحمان.

حالا این که ثبت احوال اجازه داده، بحث دیگری است ولی می‌شود اسم عبد الرحمن را روی بچه گذاشت؛

چون خداوند رحمت واسعه و مطلق است که همه چیز زیر پر اسم رحمان هست. همان که می‌خوانید:

وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ (اعراف: ۱۵۶). در ابتدای دعای کمیل هم داریم: **وَبِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ**؛ یعنی هر چیزی تحت اسم رحمان است. حتی در سوره الرحمن دارید که **يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ (۳۵) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۶)** حتی از جهنم به عنوان رحمت مطلق گفتگو می‌شود. در همان آیه داشتیم **فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ**؛ که این می‌شود رحمت رحیمیه که برای یک عده به طور خاص مکتوبش می‌کنند. پیغمبری که **رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ** (انبیاء: ۱۰۷) است، همو **وَرَحْمَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا** (توبه: ۶۱) است. در اولی رحمت کلی است که ممکن است برای یک عده هم بد باشد کما این که قرآن برای یک عده بد است. قرآن برای یک عده ضرر دارد! **وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا** (اسراء: ۸۲). قرآن همین جور است و پیغمبر هم همین جور است و خدا هم همین جور است. خدا هم یک رحمت عام و واسع دارد که همان رحمت رحمانیه است و یک رحمت خاص و مکتوب برای یک عده دارد.

بسم الله الرحمن الرحيم هر سوره مربوط به همان سوره است و همان معنی را هم می‌دهد. دارد خدایی را معرفی می‌کند که در این سوره می‌آید. استنباط است که هر موقع خدا را می‌خوانید نظر به خواسته‌ای داری؛ یعنی درست است که رحیم را می‌خوانید اما این رحمت خاص مثل این است که می‌روید پیش یک آدم پولدار، آن رحمت خاصی را که اراده می‌کنید چیست؟ پول و یک موقع می‌روید پیش معلم و آن رحمت خاص را که اراده می‌کنید چیست؟ علم لذا وقتی رحمت خاص را در اول هر سوره صدا می‌زنید هر بار برای چیز خاصی صدا می‌زنید. برای همین امام از این حکم فقهی درآورده که اگر کسی به یک نیتی شروع کند و سوره‌ای را بخواند و نیتش را عوض کند، باید بسم الله را تکرار کند.

(۱): **الر** می‌گویند این حروف مقطعه رموزی است بین خدا و رسول. احتمالاتی که راجع به این حروف داده‌اند خیلی زیاد است. ما در قرآن سه جور حروف مقطعه داریم. یکسری حروف مقطعه داریم که بخشی از آیه است مثل **الر** در همین سوره و یکسری حروف مقطعه خودش یک آیه است مثل **الم** سوره بقره و یکسری حروف مقطعه است که دو آیه است؛ مثل سوره شوری **حم (۱) عسق (۲)** که در ذیل همین علامه

احتمالی را مطرح می‌کند که از حد احتمال بالاتر است: ما سوری داریم که با الم شروع می‌شود؛ مثل سوره عنکبوت، بقره، آل عمران، همه این سوره‌ها یک محور مشترک دارند. سوره صاد هم یک محور دارد که اگر صاد به الم اضافه شود، جمع همه این محورهاست؛ یعنی سوره اعراف و کاملاً قابل پیگیری و اثبات است که اگر الم با صاد با هم جمع شوند این سه سوره با هم جمع می‌شوند. الر هم در چند سوره هود و ابراهیم تکرار شده، یا مثلاً سور حم همه یک مضمون را دارند تکرار می‌کنند. و جالب است که تمام حروف مقطعه درست وصل به قرآن شده؛ یعنی به محض این که حروف مقطعه را گفته کلمه قرآن را آورده و بحث قرآن را کرده است؛ **ص و القرآن، ق و القرآن المجید، الر تلک آیات الکتاب** که احتمالاً ارتباطی باید با محتوای قرآن داشته باشد و مثلاً می‌خواهد بگوید که قرآن را ما از همین حروف درست کرده‌ایم. بیست و چند احتمال در باره این حروف وجود دارد.

(۱): **الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ؛** آن آیات کتاب روشنگر است.

ابتدای سوره بقره دارد الم ذلک الکتاب و این‌جا دارد تلک. این برای رعایت مذكر و مؤنث است. کتاب مذكر است، پس ذلک آمده و در تلک آیات؛ چون آیات مؤنث است، پس تلک آمده. به قرآن با ضمیر اشاره به دور، اشاره شده است و چرا با ضمیر هذا نیآورده؟ این برای عظمت دادن به قرآن است. ممکن است شما در محضر کسی نشسته باشید و بگویید ما از آن جناب سؤال کردیم و این برای عظمت دادن به شخص است. این‌ها بُعد مکانی نیست، بُعد مکان است. جایگاه بالاست و لذا با ذلک و تلک اشاره می‌شود.

(سؤال) ج: بعضی احتمال داده‌اند که منظور از کتاب مبین، لوح محفوظ باشد؛ یعنی آن حقیقت‌های بالای قرآن، ولی لزومی به این توجیهات نیست؛ چون به همین قرآن، لفظ کتاب اطلاق شده و دارد که **وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ** (زخرف: ۴) و اگر هم با دور به آن اشاره شده، آن که دور نیست، ما دور هستیم! و لوح محفوظ هم در همین عالم است.

این یک فن است که تا آن‌جا که می‌توانیم آیه را راحت‌تر ترجمه کنیم، راحت‌تر معنا می‌کنیم و خود را به زحمت نمی‌اندازیم.



مبین هم یعنی روشنگر که هم خودش خودش را روشن می کند و هم معارف دیگر را روشن می کند. این که تفسیر قرآن به قرآن مرسوم شده برای این است که قرآن خودش خودش را روشن می کند؛ قرآن بیان و مبین و روشنگر است برای هر چیزی از جمله خودش.

(۲): **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**. ریشه قرآن «قَرَأَ» است. نون آن هم زیادی است. «قَرَأَ» دو معنی دارد، لذا قرآن هم دو معنی دارد. یکی به معنای خواندن که معنایی مرسوم است و یکی به معنی جمع کردن است. رجوع کنید به *لسان العرب*، ج ۱: ص ۱۲۸: **يَسْمَى كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّ (ص)** كتاباً و قرأناً و فرقاناً؛ معنی القرآن مَعْنَى الْجَمْعِ وَ سُمِّيَ قُرْآنًا لِأَنَّهُ يَجْمَعُ السُّورَ فَيَضُمُّهَا؛ این که به آن قرآن می گویند چون سوره ها را با هم جمع کرده و به این ها پیوند و پیوستگی داده. اگر بپذیریم که باید بپذیریم قرآن دو معنی خواندنی و جمع دارد، این جا به سه تا **پارامتر** می رسیم.

### انزال قرآن با تجلی همراه است

می فرماید: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ** انزال در قرآن. انزال قرآن با انزال باران که انزل من السماء ماء فرق دارد. یک موقع انزال با **تجافی** همراه است و یک موقع انزال، **تجلی** است. فرق تجافی با تجلی این است که تجافی به معنی جا خالی کردن است. در نماز به حالت برخاستن تجافی گفته می شود که مثلاً وقتی به رکعت دوم نماز جماعت می رسید، باید تجافی کنید؛ یعنی با حالت خیز گرفتن بنشینید؛ به این حالت که می خواهید جاخالی کنید، می گویند تجافی، یا وقتی یک قطره باران به زمین می افتد وقتی بالاست پایین نیست و وقتی پایین آمد دیگر بالا نیست. به این می گویند تجافی، اما انزال قرآن این جور نیست. انزال قرآن به صورت تجلی است نه تجافی!

### تجلی: حقیقتی که هم در عالم بالا و هم عالم پایین وجود دارد

تجلی چیست؟ یعنی ضمن این که آن حقیقت در بالا وجود دارد، در پایین هم هست، منتها رقیق تر آن در پایین هست. همین الان قرآن در همه عوالم هست. در عالم مثال یک جور است، لدینا یک جور دیگر

است، حتی در روایت داریم در قیامت قرآن به صورت انسان ظاهر می‌شود. وقتی به صورت مکتوب می‌شود، می‌شود خط و ورق و صفحه و در پایین در صورت دیگر می‌شود کلام و صوت که نازل‌ترین مرتبه آن است، لذا گاه در تفسیر فقط به الفاظ و می‌روید که این پایین‌ترین شکل است.

مثال بزنم: یک موقع شما یک مطلب معقولی در ذهنتان هست و فکر می‌کنید که چه طوری این را فصل‌بندی بکنم. گاه پایین‌تر می‌ریزید و همان را با یک سخنرانی بیان می‌کنید، یا قلمی می‌کنید و می‌نویسیدش، اما این جور نیست که وقتی مطلب معقول را فصل‌بندی کردید از ذهن شما در می‌آید و به قوه متخیله شما می‌ریزد! یا وقتی قلمی کردید کلاً از ذهن شما برود! بلکه آن مطلب در همه عوالم هست، منتها آن بالا خالص‌تر و با وحدت بیشتر است و آدمی که با عوالم کثرت انس دارد از عالم وحدت می‌ترسد، لذا داریم **وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ** (زمر: ۴۵)؛ یعنی اگر صحبت از عالم‌هایی بشود که در آن وحدت بیشتر است، قلب کسانی که ایمان ندارند مشمئز می‌شود و چون عادت به کثرات دارد دارد وقتی از دنیا می‌گویی **إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ**؛ اگر حرف دنیایی بزنی گوش می‌کند و خوشحال هم می‌شود.

مثال دیگر: گاهی یک مطلبی در ذهنتان جرقه می‌زند. وقتی این مطلب عقلی را افراز می‌کنید و جدا جدا می‌کنید، می‌بینید چهار تا مطلب می‌شود. انگار در کسری از ثانیه چیزی به ذهن می‌زند که حاوی چند مطلب است. ولی در آن جا با وجود وحدانی به ذهن می‌زند. وقتی در عوالم پایین‌تر ذهن آن را افراز می‌کنید، تبدیل به ۵ مطلب می‌شود. و وقتی آن را می‌نویسید، می‌بینید شد چند فصل!

عوالمی که در این جا هست هم همین است. این عالم کثرات پر است از آدم، اما وقتی به عالم بالا می‌روید می‌بینید تحت ربوبیت یک چیزهایی است و هرچه بالاتر می‌روید به وحدت نزدیک‌تر می‌شوید. لذا آدم‌هایی که عادت به عالم کثرت دارند، یا از عالم وحدت با خبر نمی‌شوند، یا وقتی هم اطلاع پیدا کنند، اصلاً مشمئز می‌شوند! **وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ**؛ اصلاً وقتی با این‌ها بحث وحدت و خدای واحد را می‌کنی، این‌ها مشمئز می‌شوند، اما وقتی از کثرات می‌گویی خوشحال می‌شوند.

قرار است که انزال قرآن که تجلی پیدا کرده اعتصام به حبل الله را بگیری و بالا بروی. قرآن طناب افتاده نیست، طناب انداخته است! طناب به هم پیچیده و جمع شده در یک مغازه نیست که شما یک سرش را بگیری که آخرش هم به هیچ جا نرسی! یک سر این طناب انداخته شده را باید بگیری و بروی بالا. یک موقع الفاظ است، بعد آن، مفاهیم است، بعد آن، معانی است، بعد آن، حقائق آن است. بعد آن لطائف و اشارات آن است.

بالاخره مگر می شود توفی بشوی و بروی پیش من لدن حکیم علیم و حکمت و علم گيرت نیاید؟ غیر ممکن است! اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا (زمر: ۴۲) مگر این که انسان کورباطن بشود. یواش یواش باید معارف به صورت خواب دیده بشود و یواش یواش یک اتفاقاتی باید بیفتد. این بحث جدی است ولی توقع ما از خودمان پایین آمده که فکر می کنیم وقتی ظواهر قرآن را به هم دوختیم، درست شد! این ظواهر برای این است که انزال صورت گرفته و باید بگیری بروی بالا! خیلی وقتها معارف را می شود خواب دید. خیلی از مشکلات علمی می شود که در خواب حل بشود؛ چون شما توفی می شوید و می روید نزد حکیم علیم **وَأَلَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا!** و کسی که نمی میرد در منامش این گونه است که بالاخره دارد توفی می شود. وقتی روح شما دارد توفی می شود یعنی دارد می رود پیش خدای حکیم و علیم و باید حکمت و علم گیرش بیاید. ما از بحث قرآن این توقع را داریم که اول انس به قرآن است و بعد مفهوم و معانی و لطائف و اشارات است. اگر قرآن تربیت نکند قرآن نیست. یا ما برای قرآن داریم کم می گذاریم، یا قرآن به درد نمی خورد! قرآن که به درد می خورد، پس ما کم می گذاریم.

(۲): **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.**

چرا قرآن خیلی نظر غلیظ و شدید دارد به این که این قرآن عربی است. در آیات متعددی مثل ۱۱۳ سوره طه: **وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا،** یا آیه ۲۸ زمر: **قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ،** آیه ۳ فصلت: **كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا،** شوری ۷: **و كَذَلِكَ. زخرف: ۳: إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**

بینید معانی که عربی و عبری و سریانی و فارسی ندارد! منتها این که گفته‌اند قرآن عربی است، یک فضیلتی گذاشته‌اند که واقعاً در بیان مطالب فقط زبان عربی دارد و بقیه زبان‌ها ندارند کما این که در روایت کافی، ج ۲: ص ۳۳۲ هست که پرسیده‌اند: **عَنْ أَحَدِهِمَا** (عن احدهما در روایت؛ یعنی یا امام صدق یا امام باقر) **عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ**؛ این که گفته‌اند بلسان عربی مبین است یعنی چه؟ **يُبَيِّنُهُ الْأَلْسُنَ وَلَا تُبَيِّنُهُ الْأَلْسُنَ**؛ عربی زبانی است که همه زبان‌ها را بیان می‌کند، ولی هیچ زبانی نیست که بتواند عربی را بیان کند و انصافاً هم همین جوری است؛ یعنی زبان عربی به دلیل واژگان بسیار بلند و بالا و ترکیب‌های عجیب و غریبی که دارد، زبانی نیست که بکماله بتواند این زبان را بیان کند، ولی عربی همه زبان‌ها را بیان می‌کند. توصیه می‌کنیم دوستان مقداری خودشان را با زبان دین آشنا بکنند. عربی هیچ فضیلتی ندارد الا این که زبان قرآن شده! این هم به این معنا نیست که شما عرب‌زبان بشوید. بزرگترین کتاب‌های ادبیات عرب را فارس‌ها نوشته‌اند! بحث این هم نیست که مکالمه عربی یاد بگیرید بلکه زبان عربی یاد بگیرید و بفهمید! یعنی همین که فاعل و مفعول و ارتباط این‌ها را تشخیص بدهید. خیلی وقت‌ها عرب‌ها این چیزهایی را که ما از قرآن می‌فهمیم، نمی‌فهمند! برای همین تفاسیری که عرب‌زبانان نوشته‌اند بسیار ضعیف‌تر از تفاسیری است که فارسی‌زبان‌ها نوشته‌اند؛ چون این‌ها آن لطائفی از عربی را می‌دانند که خود عرب‌ها نمی‌دانند.

ولی وجه اصلی زبان عربی که در قرآن تأکید می‌شود این است بلسان قوم است؛ یعنی قرآن برای آن جایی که آمده قوم عرب بوده‌اند.

ص ۲۵۵ و ۴۸۱ قرآن را بیاورید:

(ابراهیم: ۴): **وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ**

**الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**؛ و ما رسول نفرستادیم مگر این که بلسان قومه (به زبان قوم) صحبت می‌کند. زبان قوم اعم از لغت قوم و زبان مردم (ما به آخوندها می‌گفتیم: شما بلسان قم دارید صحبت می‌کنید نه بلسان قوم! چون عبارت‌هایتان خیلی سلبه قلنبه است) زبان قوم این است که با دانشجو یک جور باید صحبت کرد، با

فرهنگی یک جور دیگر باید صحبت کرد، با روستایی یک جور دیگر باید صحبت کرد، لذا هر جا من را دعوت می‌کنند برای روستائی‌ها صحبت بکنم، می‌گویم من واقعاً این زبان را ندارم، در صورتی که یک بنده خدایی در روستایی که شیعه و سنی با هم بودند، یک استدلال چارواداری کرده بوده و به قدری این استدلال قوی بود که! گفته بود: شما وقتی می‌خواهید گله را بفرستی و خودت نباشی آیا کسی را همراه گله می‌فرستی؟ حالا آیا پیغمبر ما را در حد یک گوسفند قبول نداشت؟ می‌بینید این استدلال چارواداری است ولی خیلی قوی و دقیق است! این یعنی لسان قوم. وقتی این استدلال پخش شد اهل تسنن رفتند پیش مولوی خودشان و گفتند: بیا جواب این را بده!

(فصلت: ۴۴): **وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَلْعَجَمِيَّةُ وَعَرَبِيَّةٌ؛** و اگر ما قرآن را عجمی (غیر عربی) می‌فرستادیم؛ می‌گفتند این حرف‌ها چیست که می‌زنی؟ چرا این حرف‌ها تفصیل پیدا نکرده و روشن نشده است؟ اشکالی که می‌گیرند این است: **أَلْعَجَمِيَّةُ وَعَرَبِيَّةٌ؛** فارسی و حال آن‌که این قوم عرب است؟ پیامبر فارسی‌زبان برای آدم عرب؟ ما قرآن را عربی فرستادیم چون این‌ها عرب هستند. ضمن این‌که اگر فارسی بود بعضی از معانی از دست در می‌رفت!

**إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**

ما این کتاب را نازل کردیم که سه ویژگی دارد ۱- خواندنی است ۲- مجموع است ۳- عربی است. تا این‌که شما بتوانید تعقل کنید!

اولاً خواندنی است یعنی این را ما بر پیامبر خوانده‌ایم و این نیست که ما معنا را گفته‌ایم و پیغمبر خودش الفاظ آن را درست کرده است! یعنی تمام الفاظ معصومانه است و مال خداست. این قدر رسول امین امانت‌دار بوده که همانی را که شنیده گفته است. به قول‌های قرآن دقت کنید! اگر من به شما بگویم برو بگو! شما که دیگر کلمه «بگو» را که نمی‌گویید! ولی پیغمبر همین «قل» را هم می‌گوید: قل یا ایها اللذین آمنوا. جای دیگر هم داریم یا ایها الذین آمنوا.

ثانیاً: مجموعه‌ای به هم پیوسته است. قرآن مثل این کتاب‌های تألیفی نیست که مجموعه مقالات را با هم جمع کرده‌اند و پیوست کرده‌اند. این مجموع بودن قرآن از خود «قَرَأَ» در می‌آید؛ چون یکی از معانی آن «جَمَعَ» است که شما نمی‌توانید **نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ** (نساء: ۱۵۰) کنید و یک تکه آن را قبول کنید و یک تکه آن را قبول نکنید. این‌ها با هم پیوند خورده و باید همه آن را قبول بکنید، یا همه‌اش را نباید قبول بکنید. و چون همه آیات آن به هم پیوستگی دارد می‌توانید در آن تعقل بکنید! اصلاً مجوز این‌که از این آیه به آن آیه راه می‌بریم روی این حساب است که این مجموعه‌ای به هم پیوسته است. و گرنه اگر مجموعه‌ای بود که هر تکه آن را یک کسی نوشته بود، یا در موضوعات مختلف نوشته شده بود، یا با گرایش‌های مختلف نوشته شده بود و پیوست و پیوندی با هم نداشت، حق نداشتیم در آن تعقل بکنیم.

ثالثاً این قرآن عربی است و همین عربی بودن آن باعث تعقل شما می‌شود، یا به دلیل شرافت زبان عربی، یا به این دلیل که لسان قوم عرب است.

این مجموعه به صورت تجلی انزال شده که نه حقیقت آن لفظ است، نه عربی و عبری بلکه حقیقت آن در عوالم بالاتر معناست. معنا هم نه عربی است و نه عبری و ... و چون خواسته پایین بیاید به بهترین وجه‌اش پایین آمده تا تعقل کنید و هنوز ارزش خواندن را نشان می‌دهد.

یکی از شبهات این است که اگر الان با تکنولوژی جدید قرآن می‌آمد به صورت فیلم می‌آمد یا ادبیات؟ آیا خدا فیلم درست می‌کرد یا یک متن را می‌نوشت؟ خود متن خواندنی، قدرت تأمل روی آن را زیاد می‌کند. می‌دانید که هنوز هم یک متن خواندنی با یک فیلم فرق می‌کند. خود فیلم‌سازها می‌گویند: شما در فیلم با قصد پای دروغ می‌نشینید؛ یعنی باور دارید که این صحنه‌ها هیچ‌کدام اتفاق نیفتاده و بعد هم می‌گویند: ما تنه می‌زنیم به خدا و راست هم می‌گویند؛ چون که یک شخصیتی را هر جوری بخواهند خلق می‌کنند و آن را با هر که بخواهند مزدوج می‌کنند و هر وقت که کارگردان بخواهد طلاق می‌گیرند؛ یعنی

در فیلم‌سازی یک اراده قاهره شبیه اراده خدا وجود دارد. چون شخصیت‌ها به صورت تصویری خلق می‌شوند.

این‌که قرآن معجزه جاوید است، با این‌که متن آن ادبیات است، اگر الان هم نازل می‌شد به صورت ادبیات نازل می‌شد. ادبیات قابل تأمل است اما فیلم قابل تأمل نیست. این منافاتی ندارد با این‌که ما برویم فیلم بسازیم!

(سؤال) ج: نه تنها پیغمبران بلکه ما هم در عالم بالا یک حقیقتی داریم. می‌دانید که خود شما در عوالم بالاتر یک قیافه دیگری هستید. **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ**، نه خزینته! هیچ چیزی نیست مگر این‌که خزائن دارد؛ یعنی هرچیزی خزائن بی شماری دارد که همه‌اش نزد ماست. **وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ** (حجر: ۲۱)؛ ما به اندازه معلومی آن را فرستاده‌ایم. شما یک حقیقتی در بالا دارید که یک مدل دیگر است. شما در احوال ملائکه اصلاً صورت ندارید. در عوالم بالا همه ما وجود داریم اما صورت نداریم؛ یعنی قیافه نداریم. شما یک وجود معقول دارید.

اگر قرار بر انزال باشد همه چیز انزال شده **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ**.

(سؤال) ج: انزال حالت دفعی نزول است و نظر به این‌که این یک کل است و تنزیل حالت تدریجی نزول است<sup>۱</sup>.

کم کم می‌رسیم به تحلیل محتوای سوره. خیلی جالب است یک جایی می‌رسید که وقتی حضرت از تمام چیزهایش می‌گذرد، از آبرو و حیثیتش نمی‌گذرد. وقتی می‌آیند از زندان بیرون ببرندش می‌گوید: اول بگو **مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ** (۵۰)؛ اول تکلیف ما را روشن کن بعد من از زندان بیرون می‌آیم. اول بگو آن‌ها برای چه دستشان را قطع کردند؟ اول تکلیف ما را با عزیز مصر روشن کن. بسیار نکات اخلاقی و جالبی این‌جاست.

---

۱. (سؤال) ج: تعقل کار قلب است. تعقل مرتبه بالایی است که یعنی بگیر برو بالا! عقل همان است که ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَاکْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ. شما باید به آن برسید تا بتوانی جنت را کسب کنی. تدبیر واژه نسبتاً پایین‌تری است؛ یعنی قرار است به دُبر و پشت مطلب برسی و لایه‌هایی از پشت مطلب را کشف کنی!

صلوات!